

به همت جمعی از "طلاب علاقمند
به حوزه اخلاق" برگزار می گردد:

فلسفه اخلاق کارگاه

ما، مکتب تفکیک، راه حل های برای اخلاق

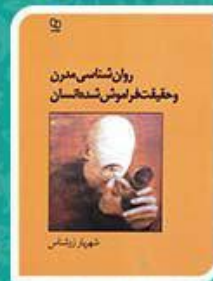


دکتر

محمد بیابانی اسکوبی

استاد ارشد کلام و فقه و اصول

همراه با معرفی کتاب روانشناسی مدرن
توسط: محمد صادق روحانی



زمان: یکشنبه ۲۴ بهمن ماه. ساعت ۱۸/۳۰

مکان: قم. بلوار محمد امین (س). کوچه ۱۳. پلاک ۲۹

عضو سامانه پیامک ما شوید ۱۰۰۰۲۵۳۲۹۴۲۷۷۰



کارگاه فلسفه اخلاق، جلسه سی و دوم

«ما، مکتب تفکیک راه مل‌هایی برای افلاق»

دکتر ممد بیابانی اسکویی. ۲۴ بهمن ماه ۱۳۹۵. به قلم: مریم قاسمی

چیکده

مرحوم میرزا مهدی اصفهانی معتقد است پایه اخلاق، «عقل» و «ایمان» است. آنچه موجب می‌شود انسان متخلق به اخلاق حمیده و مکارم و فضایل اخلاقی شود، ایمان است و هر چه از این فاصله بگیرد به اخلاق زشت متخلق خواهد شد. اخلاق یک معرفت و آگاهی صرف نیست بلکه یک ملکه یا به تعبیر روایات «روحی» است که در سایه عقل برای او پدید می‌آید. یعنی یک انسانی که به معرفت می‌رسد، در سایه اهمیت به این فهم و تسلیم در برابر آن دارای اخلاق می‌شود. در این معنا ایمان به خدا شرط نیست، بلکه صرف پایبندی به آن فهم اهمیت دارد. البته خدا این روح را وجود انسان قرار می‌دهد.

مکتب تفکیک چیست؟

مکتب تفکیک توسط استاد حکیمی مطرح شده و درحقیقت معارفی که در حوزه‌ی علمیه‌ی مشهد توسط مرحوم میرزا مهدی اصفهانی پایه‌گذاری شد. سپس به‌واسطه شاگردانش در همان حوزه و در حوزه‌های دیگر و دانشگاه‌ها پیگیری شد. الان هم در حال پیگیری است. اساس این مکتب بر نظریات و افکار و اندیشه‌های مرحوم میرزا مهدی اصفهانی متمرکز است و تا به حال معارف ایشان و آثار ایشان به صورت کامل در دسترس دانشوران و محققان عزیز قرار نگرفته است.

امید است با تحقیقاتی که انجام می‌شود این آثار برای دانشوران عزیز در حوزه‌های علمی و دانشگاه‌های ما طرح بشود تا بیشتر مورد تحقیق و بررسی قرار بگیرد، اما آنچه در حوزه‌ی اخلاق از دیدگاه مکتب تفکیک برای بنده مطرح است، بی‌ارتباط با وجود انسان، شناخت و جایگاه او در این خلقت نخواهد بود. اگر ما از حقیقت انسان و جایگاهی که برای او در نظام مخلوقات وجود دارد، درک درستی نداشته باشیم اخلاق هم در آن مورد خیلی برای

ما روشن نخواهد شد.

پایه و بنای اخلاق، عقل و ایمان است

مرحوم میرزای اصفهانی معتقد است که انسان به مانند سایر موجودات و مخلوقات حقیقتی دارد که حقیقتش نه عین عمل و قدرت است و هیچ کدام از کمالات برای انسان از خود انسان نیست. ذاتی این انسان کمال داشتن و نور بودن و عین علم و عقل بودن نیست. بنابراین، ایشان نفس انسان را مساوی با عقلانیت نمی‌گیرد؛ یعنی آنچه فصل ممیز

انسان از سایر موجودات است، عاقل بودن و دارای تعقل بودن را نمی‌داند بلکه عقل را امری خارج از حقیقت انسان می‌داند که به انسان داده می‌شود و او از آن بهره‌مند می‌شود و انسان فاقد آن شود. بر این اساس، انسان دیگر آن جایگاهی در میان موجودات پیدا نمی‌کند که نوعی برتر از انواع دیگر موجودات

آنچه موجب می‌شود انسان متخلق به اخلاق حمیده و مکارم اخلاق و محاسن اخلاق شود، «ایمان انسان» است. هرچه انسان در این جهت از ایمان فاصله بگیرد، به اخلاق زشت متخلق خواهد شد.

مورد توجه قرار بگیرد، اما آنچه مهم است این است که از نگاه ایشان اخلاق پایه‌اش عقل و در کنار آن ایمان است. ایمان در رشته بحث‌هایی که مطرح کرده است و بالخصوص فهرست مباحثی که در اخلاق مطرح نموده، اساس اخلاق حمیده، مکارم اخلاق و محاسن اخلاق می‌داند و آنچه موجب می‌شود انسان متخلق به اخلاق حمیده و مکارم اخلاق و محاسن اخلاق شود، «ایمان انسان» است. هرچه انسان از ایمان فاصله بگیرد در این جهت به اخلاق زشت متخلق خواهد شد.

به یک نکته‌ای باید توجه کنیم که اخلاق از نگاه ایشان و سایر کسانی که در علم اخلاق کار کردند، این گونه نیست که اخلاق فقط یک معرفت و آگاهی باشد، بلکه کمالی است و می‌شود گفت حقیقتی است یا به تعبیری ملکه‌ای است یا به تعبیر روایات روحی برای انسان است که در سایه‌ی حرکت عقلانی برای او پدید می‌آید که او را ممتاز می‌کند از آن کسی که این مسیر عقلانی را طی نمی‌کند؛ یعنی انسان اخلاق مدار از آن معرفتی که بهره‌مند می‌شود، به آن معرفت ارزش و اهمیت می‌دهد و در سایه‌ی این اهمیت و حرکت کردن و تسلیم شدن در مقابل فهم و آگاهی نوری و روحی در حقیقت او پدید می‌آید که او تخلق به آن را پیدا می‌کند. این اختصاص به مؤمن به معنای اینکه مؤمن به

خدا فقط باشد، ندارد. برای او اصلاً خدا مطرح بشود یا نشود، مهم نیست؛ فقط آنچه از فهم و آگاهی به او رسیده است، پابندی انسان به آگاهی مهم است؛ یعنی اگر انسان واقعاً در یک جهتی متوجه شد که این حق است، به او پایبند و استوار شود، این روح تخلق برای او صورت می‌گیرد و آن ایمان است.

ایمان در سایه‌ی شناخت و رسیدن به حق و تشخیص حق از غیر حق برای انسان شکل می‌گیرد و اگر این ایمان را بتواند حفظ کند، در خودش یک خلق خوب و مسیر خلق خوب برای خودش باز



کرده است و خلق خوب این‌گونه نیست که فرد خودش بتواند کسب کند و ملازمه داشته باشد که خدا چه بخواهد و چه نخواهد، او به آن دست پیدا می‌کند، بلکه خواست، اعطا و فضل خدا تأثیر دارد و دست خدا در اینجا بسته نشده است و

خداست که این حقیقت را و این روح را و این نور را در وجود این انسان قرار می‌-

دهد و این جهت توجهی است که در کنار این خدا را هم مطرح می‌کند، اما چون انسان بیگانه از خدا نیست، نمی‌شود انسانی را در حیات عارفانه‌ی او در نظر گرفت که هیچ ارتباطی با خدا نداشته باشد. بنابراین، اولین چیزی که برای انسان در حوزه‌ی معرفت و آگاهی او مطرح است و نیز در حوزه‌ی ایمان مطرحیت دارد، این است که من صاحب دارم، من خالق دارم، من صانع دارم، من مالک دارم و من مولی دارم. این معرفت ابتدایی انسان است. وقتی این معرفت از هر راهی برای او باز شد، در اینجا خدای تعالی برای انسان حقیقتی را عطا می‌کند که به واسطه‌ی آن حقیقت، وظیفه‌مندی را به او تذکر می‌دهد و به او یاد می‌دهد که نباید در مقابل او استکبار کند، نباید در مقابل کسی که نعمت به تو می‌دهد و تو را بقا و حیات می‌دهد، بایستی و دشمنی کنی.

این حقیقتی است که انسان از آن بهره‌مند است و این جهت را به انسان تذکر می‌دهد. این در ارتباط با خداست. این مسئله، اختصاص به خدا هم ندارد، فرقی نمی‌کند که آن کس که به خدمت می‌کند و دست انسان را می‌گیرد، انسان دیگر باشد.

هر کسی در این مسیر برای انسان واسطه شده است، قدردانی از آن لازم است؛ استاد باشد، دوست و رفیق باشد، پدر و مادر باشد، یا نه، یک فضا و طبیعت باشد، شما در طبیعتی قرار گرفتید که از آن طبیعت شما استفاده می‌کنید؛

قدردانی از این طبیعت نگه داشتن آن است. این حکم عقل و خرد انسانی است که این خرد را خدای تعالی به انسان داده است و با معرفت به این امور، انسان موظف است که در مقابل آن‌ها خاضع و خشوع کند. اگر او به این فهم رسید که باید در مقابل آن خاضع بشود، اما این خضوع را از خود نشان ندهد، مرحوم میرزای اصفهانی می‌فرماید درست در نقطه‌ی مقابل نوری که از او بهره‌مند شده است، قرار می‌گیرد. عقلانیت را زیر پا نهاده است. چنین شخصی از ناحیه‌ی آن کسی که این نعمت‌ها را در اختیار او قرار داده است، به اینجا می‌رسد که نباید دیگر او حرمت‌شکنی و حریم‌شکنی که از آن به وجود آمد به آن نعمت‌ها اضافه بشود. از آن نعمت‌ها بهره‌مندی‌اش زیاده‌تر شود. این به حکم خود عقل انسانی دیگر ادامه داده نشود. این را مرحوم میرزای اصفهانی در عبارات خودش دقیقاً بیان کرده و من یک قسمت از عبارات ایشان را در اینجا می‌خوانم تا شما توجه کنید که ایشان چقدر به بحث عقل و فهم انسانی در مورد تمام عکس‌العمل‌هایی که انسان در مقابل معارف و شناخته‌های خودش نشان بدهد، ارزش قائل است.

عقل؛ چراغ راه زندگی

ایشان در نامه‌ای به یکی از شاهزاده‌های قاجار به عنوان اعجازنامه که اخیراً هم چاپ شده، می‌نویسند: «اما حکمت الهیه جدیدش موسس بر تکمیل عقول و تذکر به احکام عقل تذکر بر این عقول حکمت قرآنی است. بعد از آن توحید شدید و تخفیف عظیم از اوصات عقل فرموده و مطیعین عقل را بشارت داده».

منظور عقل به اصطلاح فلاسفه نیست. ایشان بین عقلی که در اصطلاح فلاسفه است و عقلی که ایشان بنابر آنچه از آیات و روایات دارد، فرق می‌گذارد.

ببینید ایشان محور مباحث و معارف قرآنی و انبیا را روی اطاعت و عصیان عقل می‌برد. عقل است که به ما می‌گوید در مقابل آن معرفت و حقیقتی که رسیدی، چکار کن. آیا با آن مخالفت کنی یا موافقت کنی، این را عقل به شما نشان می‌دهد. عقل فقط نشان نمی‌دهد که شما این‌ها را ببین بلکه نشان می‌دهد که این باید بشود یا از آن پرهیز بشود.

«در مقام تذکر به احکام عقل تذکر به وجوب شکر و قبح کفران و وجوب تعظیم و قبح استخفاف و وجوب اتقاء و قبح اهانت و وجوب تسلیم و قبح استکبار و وجوب اذعان و قبح استنکاف و وجوب ایمان و قبح انکار و غیر آن‌ها

داده و به حکم عقول تقریب مجنون، قبیح و تقریب قصات احکام عقل که پست تر از صباغ و بهائم اند، اشنع و طرد و تبعید آنها از ساحت قدس رب العزه اوجب و الزم. از این جهت عصات عقل را انظار به طرد و تبعید و ضیق صدر و ری و غشاوت و رجس قلوب فرموده است».

ببینید همه را می برد در اینکه کسی که خدا به او عقل داده یک نعمت به او عطا فرموده است. این نعمت باید چراغ راه انسان شود. در تمام زندگی اش باید براساس آن حرکت صورت بگیرد. اگر انسان عقل را زیر پا بگذارد، مستحق دور شدن و تبعید شدن از ساحت نور خواهد بود. دور شدن از ساحت نور آلودگی به انواع تاریکی ها، بدی ها و زشتی ها را به همراه خواهد داشت.

قرآن کریم در آیات تذکر می دهد آنهایی که به عقل اهمیت و بها نمی دهند،

فدا به کسی که عقل داده درحقیقت
نعمتی به او عطا فرموده که این
نعمت چراغ راه اوست که در تمام
زندگی اش می تواند براساس آن حرکت
کند.

این زیر پا نهادن عقل در حقیقت، رجس، شیطنت و وسوسه است. شک هم از همین است. پس اگر ما در این مسیر عقلانیتی که آن نور الهی است و از ناحیهی خدای کریم و مهربان به انسان عطا شده است. او اگر با عقل مخالفت کند و حکم و دستور عقل را زیر پا بگذارد، دیگر نباید انتظار از او داشت که نوری در قلبش قرار بگیرد و خوبی ها و تمام آن محاسن از او

صادر شود. او قطعاً در گرداب و منجلاب بدی ها داخل خواهد شد. پس او مستحق تبعید و دور شدن است، اما آیا استحقاق دور شدن و تبعید برای او معنایش این است که خدای تعالی عقل را از او بگیرد یا نه! پاسخ این است که باید عقل باشد تا حجت برای او همواره جریان داشته باشد. اگر روزی هم خواست توبه کند و به آن حکم عقلش برگردد، باز فضا برایش ایجاد می شود.

شما در روایات هم همین نکته را می بینید که بحث جنود عقل و جنود جهل را مطرح فرموده اند. هفتاد و پنج جُند برای عقل و هفتاد و پنج جند برای جهل قرار داده و ریشهی تمامی اخلاق را به عقل و جهل پیوند زده؛ یعنی انسان دائماً در بین این دو قرار دارد یا از جهالت باید تبعیت کند و در نتیجه جهالت به شر که وزیر جهل است، مبتلا شود و سپس آنهایی که مروت است در مقابلش آن خیانت.

تمامی اخلاق حسنه و مکارم یا برای نبی است یا وصی نبی یا مؤمنی است که «امتحن الله قلبه بالايمان» یعنی تکامل عقل و کمال عقل با این جنود فقط در آنجا شکل می‌گیرد و اخلاق نیک و مکارم اخلاق فقط در اینها پدید می‌آید.

فکر نکنید کسی که با عقل خودش مخالفت می‌کند، به مکارم اخلاق برسد و او در کمالات اخلاقی بتواند پله‌های ترقی را طی کند. او در نظام عقلانی انسانی معنا ندارد. پس ریشه و اساس اخلاق مداری را باید پایبندی به عقلانیت دید.

عقل و نور ایمان؛ دو بال پرواز

مرحوم آقای ملکی میانی هم که از شاگردان خوب مرحوم میرزای اصفهانی است، این را بیان داشته. ایشان در و لایخفی در توحید الرمامیه که چاپ جدید شده، صفحه‌ی ۳۸ این‌گونه بیان می‌کند:

«و لایخفی ان الانسان الذی وهب الله سبحانه له العقل لا غناء له عن العالم الهی کی یذکره بعقله و احکامه»؛ یعنی انسان با وجود اینکه بهره‌مند از عقل است و خدای تعالی برای او نور عقل را عطا فرموده که می‌تواند حجت و کشف خوبی‌ها و بدی‌ها را داشته باشد، به تنهایی قادر نیست از عقل در مسیر حیات خودش استفاده کند؛ چرا که عقل باید به نور دیگری مورد تأیید قرار بگیرد و آن نور نبوت و نور علم و آگاهی است. تا آگاهی نباشد، انسان نمی‌داند که باید چکار کند. این آگاهی به اشیاء مقدمه‌ی حکم عقل است که شما در مقابل او باید چکار کنید. تا آگاهی به شئی نباشد، عقل به شما نمی‌گوید چکار کن یا وظیفه‌ات چیست، اما وقتی او را دقیق شناختی، آنجاست که عقل می‌گوید از او پرهیز کن یا با او همراهی کن. پس این نحوه شناخت به اشیاء به صورت کامل برای انسان عاقل در مسیر نبوت همراه است.

امام صادق (علیه‌السلام) فرمودند: «فَإِذَا كَانَ تَأْيِيدُ عَقْلِهِ مِنَ النُّورِ... مُسْتَدْرِكًا لِمَا فَاتَ؛» وقتی که انسان عقلش با نور مؤید شد... به آن چیزهایی که قبلاً از او فوت شده آنها را استدراک می‌کند؛ یعنی وقتی واقع و حقایق را می‌بیند، می‌فهمد که کجاها بد رفته و منحرف شده است و کجا کم گذاشته است. برمی‌گردد و آنها را جبران می‌کند.

^۱. شیخ کلینی، اصول کافی، جلد ۱، ص ۱۰.

در ادامه می‌فرماید: «وَوَارِدًا عَلَيَّ مَا هُوَ آتٍ»؛ یعنی آن چیزی که در پیش روی او قرار می‌گیرد و حوادثی که برای او واقع می‌شود به آن‌ها برمی‌گردد؛ زمانی که چشم دل او با نور ایمان روشن شده است، اما اگر نور ایمان را نداشته باشد، دائماً در تاریکی راه می‌رود. این نور ایمان است که برای انسان روشن می‌کند که کجا باید پرهیز کند، کجا باید قدم بردارد. تا این نور ایمان هم توسط خدای تعالی در قلب انسان مؤمن قرار نگیرد، نمی‌تواند واقعیات اشیاء را به همان صورتی که هست، ببیند یا در مسیر کمال آخرتی حرکت کند.

ممکن است در مسیر دنیوی‌اش کارهایی را انجام بدهد یا ممکن است خدمات زیادی در دنیا برای بندگان خدا انجام بدهد اما این وقتی با آن نور ایمانی همراه نشود، این گونه نیست که او در پله‌های ترقی نوری و رسیدن به حقایق و پیوند دادن آن‌ها به خدای تعالی بتواند مسیر درستی را در پیش بگیرد.

این نور ایمان است که به انسان می‌گوید کجا باید پرهیز کند، کجا باید قدم بردارد. تا این نور ایمان هم توسط خدای تعالی در قلب انسان مؤمن قرار نگیرد. نمی‌تواند واقعیات اشیاء را آنگونه که هستند، ببیند.

آن روایت این نکته را بیان می‌کند که امام موسی بن جعفر (علیه‌السلام) می‌فرماید: «وَجَدْتُ عِلْمَ النَّاسِ فِي أَرْبَعٍ أَوْلَاهَا: أَنْ تَعْرِفَ رَبَّكَ وَ التَّائِبَةَ: أَنْ تَعْرِفَ مَا صَنَعَ بِكَ وَ التَّالِثَةَ: أَنْ تَعْرِفَ مَا أَرَادَ مِنْكَ وَ الرَّابِعَةَ: أَنْ تَعْرِفَ مَا يُخْرِجُكَ مِنْ دِينِكَ»^۱؛ به این معنا که شناخت شما در ابتدا باید روی این‌ها جمع شود. تمام هم‌تان را بگذارید تا به این شناخت برسید که؛

اول بدانید رب تان کیست، چه کسی شما را به اینجا آورده است.

دوم اینکه بدانید در شما نهاد چه قرار داده شده، آن کسی که شما را ساخته است در شما چه نهاد است.

سوم اینکه بدانید آنچه در شما نهاد شده، برای چیست.

چهارم؛ پس اگر دانستی که برای چی این ترکیب از ناحیه‌ی آن مرکب و ترکیب کننده و صانع دمیده شده است، بدانید که چه چیزی او را از آن جهتش خارج می‌کند. تا این را نفهمید نمی‌توانید به آن کمال حقیقی و حقیقت

^۱. مجلسی، بحار الأنوار (الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، جلد ۷۵، صفحه ۳۲۸.

خودتان که در کجا باید قرار بگیرد و چگونه باید حرکت کند، معرفت پیدا کنید؛ یعنی او در حقیقت به کامل‌ترین نگاه انسان به خودش اشاره می‌کند.

اگر می‌خواهید به کمال خودتان معرفت پیدا کنید یا کمال حرکت به سوی حقیقت در شما ایجاد بشود، باید در ابتدا به این معرفت‌ها فکر کنید. ممکن است اوقات ما در بیشتر زمان‌ها صرف معرفت‌هایی شود که هیچ ربطی به این‌ها ندارد. چرا؟ بخاطر اینکه خیلی از این معارفی که ما داریم در آن مسیر به معرفت حرکت می‌کنیم، ابتدائش از معرفت رب شروع نشده.

این روایت می‌گوید اولش معرفت رب است. شما باید با خدا آغاز کنید. چرا انسان باید با خدا آغاز کند؟ چرا باید معرفتش با او شکل بگیرد؟ چون تمامی این موجوداتی که با او در ارتباط هست باید با خدا مرتبط شود. این انسان

انسان باید با خدا به موجودات و جهان پیرامون خود نگاه کند و ارتباط برقرار کند و با آنها همراه شود یا دوری کند. اگر این طور نباشد؛ دوستی و روابط با اشیاء و اموراتی که در اطراف حیات و زندگی اوست، همه بی جهت خواهد بود.	باید با خدا به آنها نگاه کند و ارتباط برقرار کند و همراه شود یا دوری کند. اگر این نباشد دوستی کردنش و روابطش با اشیاء و اموراتی که در اطراف حیات و زندگی او وجود دارد، همه متشطط خواهد بود و بی جهت و بی هدف در حرکت خواهد بود. این روش دقیق رسیدن به آن نیکی‌ها و مسیر خوبی و جهت دهی
--	--

افعال و حرکات را به انسان نشان می‌دهد. ممکن است بگویید اخلاق برای معرفت نیست. خُلق این‌گونه نیست که از معرفت بیرون بیاید. درست است بعضی جاها یک خلق‌هایی وجود دارد. ما فکر می‌کنیم ذاتی هستند. به صورت طبیعی در انسان وجود دارد. این خلق با اینکه ستودنی است، اما ارزش خلقی را ندارد که انسان با حرکت و فعل خودش به آن رسیده باشد.

انسانی که با زحمت توانسته یک خلقی را در خودش به وجود بیاورد که رفتن در آن مسیر درست و صحیح و تخلی برایش آسان شده است با کسی که با اجبار به خلق شده است، متفاوت است و احسن خلق همین است که قابل ستودن است و تخلقی است که انسان باید در آن جهت مورد ستایش قرار بگیرد، اما منشأ خلق مطبوع و خلقی که در طبیعت و ذات انسان، (ذات به معنای همان جوهره‌ی که انسان خودش مخلوق از ناحیه خدا داده شده است)،

چيست؟ چرا خدا انسان را به اين صورت آفريده؟ باز در مكتب مرحوم ميرزاى اصفهانى اينها به رفتار و حرکت اختيارى انسان بازگشته است. اينگونه نيست فكر كنيد انساني كه داراى طينت پاڪ است، داراى خلق و خويى است كه از وراثت به آن رسيده است، از او هيچ سابقه و پيشينه‌ى اختيارى برايش وجود نداشته است.

يكي از مهمترين عواملى كه در اين نظام و در اين تقدير قرار گرفته است، انتخاب خویش بوده است. پيشينه‌ى سبقتى او در تكاليف سابق او بوده است و از نگاه مرحوم ميرزا انسان از اينجا آغاز نشده و تكليف انسان هم در اينجا پديد نمى آيد. اين پيشينه‌ى خيلى طولانى براى او وجود دارد و تكاليفى قبل از اينكه در اين دنيا بيايد براى او وجود داشته است و انسان آن طينت پاڪ و پاكيژه را از همان اول همراه خودش دارد و اين طينت براى او به اختيار داده شده است. نه اينكه خداى تعالى بالجبر و ضرورت يك عده‌اى را پاڪ آفريده باشد و عده‌اى را خبيث آفريده باشد. سجيني و علييني هم منشأ اختيارى براى انساناست. بنايرين، اگر آنها را هم بگيريم، براساس انسان شناسى مى شود گفت سابقه‌ى انسان را در معارف وحيانى و از ديدگاه مكتب تفكيك حساب كنيم، اينگونه نيست كه شما بگويد اين آدم متخلق آفريده شده است. نه. تخلقش به خاطر اين بوده است كه خدا در امتحانهاى ابتدايى او نمره قبولى گرفته است. پس اينكه بگويد فلانى بايد همين طورى مى شد و جز اين نمى شد، بشود. اين در اين نظام و در اين اندیشه معنا ندارد. همين الان اين طورى است و مى تواند برعكس شود و برگردد و او مى تواند حالت شقاوت را از خودش دور كند. در او طينت‌هاى زشت و خبيث وجود دارد با اينكه سابقه‌اش خوب نيست، اما مى تواند برگردد. چون خدا انسان را آزاد آفريده و فهم و شعور و حریت و آزادى به او داده است و براساس عقلانيت مى تواند تصميم بگيرد و اگر تصميم خوب به سوى عقلانيت بردارد، خدا كمكش مى كند. اينجاست كه تأييد و تشبيت و توفيق الهى همراهش مى شود. اينجاست كه نورهاى باطنى و درونى برايش روشن مى شود و او را جهت مى دهد.

ايمان همراه با عقلانيت انسان را در مسير خلق و خوى خوب جهت‌گيرى متناسب مى دهد. انسان نمى تواند به كفر رغبت پيدا كند. انسان مؤمن در مقابل استكبار نمى تواند بنشيند و خاضع بشود. ولو اينكه از نظر توانايى نسبت به او قدرت نداشته باشد، اما از نظر حقيقت درونى با او درگير است. اين درونش به او اجازه نمى دهد.

خلق مؤمن است كه در مقابل استكبار نشان مى دهد من از او بيزارم، اما اگر انسان با خودش در مسير استكبار و

ظلم و ضایع کردن حقوق دیگران حرکت کند، معلوم است خلقی متناسب با آن پیدا خواهد کرد و آن نورها و تاییدهای الهی را به همراه نخواهد داشت. در نتیجه این مشکلات برایش پدید می‌آید و این زندگی عملی انسان است نه تئوری. این نیست که فقط به انسان بگویند که فکر خوب است، فکر بد است. اعتبار خوب و بد نیست. بلکه در جریان واقعیت و حقیقت قرار گرفتن و حرکت کردن واقعی بیرونی است که انسان را به این جهت می‌آورد، اما بنشینید همه‌ی خوبی‌ها را خوب تصور کنید، ولی شما را به سوی خوب حرکت ندهد این تصور خوب و علم اخلاق بیانی به معنای اینکه مفهومی برایتان مهم باشد اما در عمل اخلاق در کار نباشد، این اخلاق نیست. اخلاقی که انسان را به سوی آنچه برای او روشن شده است، حرکت می‌دهد خلق می‌شود و تخلق علم هم همین است. اگر دنبال فلسفه‌ی این برگردیم فلسفه‌اش به این برمی‌گردد که خدا انسانی را آفریده که به سوی هر دو جهت حرکت دارد.

یک مقدار آن مباحثی که مرحوم میرزا در اخلاق داشته است را من اشاره می‌کنم. ایشان یک فهرست اخلاقی دارد که در آن‌ها مطالب خوبی را مطرح کرده است. از جمله: «و من عجائب معارف صاحب الشریعه و علومیه علم الاخلاق التی من مستقلات عقول». مستقلات عقلی که در اینجا مطرح شده است، منظور این نیست که انسان اگر در جزیره‌ای هم به دنیا بیاید، همین طوری بزرگ بشود؛ بلکه او باید در مسیر تربیت عقلانی توسط آن‌هایی که از عقل بهره‌مندند، قرار بگیرد. تحت تربیت است که این عقل برای او اساعه می‌شود.

«فقد نبه علی قلبه ماده الاخلاق رذیله و تلهی بسبب الاخلاق حسنه الحمیده فنبه علی عن المکارم کلها منتهیه الی الایمان و روحیه و حقیقته». اساس اخلاق خوب ایمان است و کفر اساس و منشا تمامی رذایل قرار می‌گیرد. ایمان نوری است که خدای تعالی در سایه‌ی حرکت به تسلیم در مقابل آن معرفتی که از ناحیه‌ی عقل به انسان داده می‌شود یا از ناحیه‌ی خدای تعالی معرفتی به او داده می‌شود و عقل در آنجا برای او تذکری را می‌دهد، حرکت می‌کند.

مومن کیست؟

در مباحثی که در ارتباط با این موضوع دارد، روایتی نقل می‌کند که خیلی عجیب است. روایتی از امام حسین (علیه السلام) نقل می‌کند که حضرت می‌فرماید: «إِنَّ شِيعَتَنَا مِنْ سَلِمَتِ قُلُوبِهِمْ مِنْ كُلِّ غَشٍّ وَ غِلٍّ وَ دَغَلٍ^۱» این را برای این

^۱. بدرستی که شیعیان ما قلبشان از هرناخالصی و حيله و تزوير پاک است.

می آورد که می خواهد بگوید شیعه ما مؤمنان هستیم. پیروان ما پیروان ایمان هستند، پیروان عقلند، پیروان حقند. اینها در کارشان دغل و غش ندارند. پس مؤمن نمی شود در کارش غش داشته باشد. مؤمن نمی شود هم مؤمن باشد هم غش در معامله کند. نمی تواند دغل داشته باشد، نمی تواند اخلاق رذیله داشته باشد.

مؤمنی که خدای تعالی او را با ایمان سخت امتحان کرده است. او تمام جنود عقل و اخلاق حسنه را در خودش جمع کرده است، اما چرا تعدادی از مؤمنین تعدادی از این جنود را دارند. پس به مراتب ایمان بستگی دارد. درجات ایمان انسان هر چقدر بالاتر برود، به همان اندازه تخلق به اخلاق نیک و داشتن خلق نیک هم در او زیاد می شود. بعد دو دلیل را مطرح می کند.

افلاق نیک در پرتو نور عقل

دلیل اول؛ «من ادله التي نبه وجوب التخلق بالمحاسن الروایات ناصه بوجوب متابعه العبد»؛ یعنی اگر می خواهی محاسن اخلاق را بفهمید که دلیلش چیست؛ دلیلش روایاتی است که می گوید از عقل باید پیروی کرد. پس او دستور می دهد از عقلی که انسان را به خوبی ها و بدی ها توجه می دهد.

دلیل دیگر؛ مجاهده نفس است. روایات گفته با نفس خودتان مجاهده کنید. این نفس را در مقابل دو روایت قرار داد و دو دلیل را مطرح می کند. یکی می گوید: برای اینکه تخلق بر اخلاق حمیده پیدا کنید، روایاتی است که می گوید از عقل پیروی کنید. دلیل دوم بر اینکه متخلق به اخلاق حمیده بشوید، روایاتی است که می گوید با نفس خودتان مجاهده کنید. این نفس را هوای نفس معنا می کند: «النفس بالتصريح روايه في قوليه و من جاهد نفسه التي بين جنبيه و اثبات الهوا له». مراد از هوای نفس: «والمراده و روح البدني الذي حقيقه الانسان» حقیقت انسان همین نفس است نه آن عقل.

اگر انسان حقیقتش عقل باشد، دیگر نباید در او رذیله پیدا شود، نباید بدی و زشتی وجود داشته باشد. پس حقیقت انسان این است اما آن انسان دارای نور عقل هم هست که به او می گوید این رذایل را از خودت، هوای نفس و این چیزی که نفست می خواهد دنبال آن بروید، دور کن.

«فانه لوجدانه علم بالمشتبهات و قدر عليها مشتاقته اليها» این نفس علم به مشتبهات دارد، قدرت دارد بر مشتبهات.

چون علم و قدرت دارد پس به سوی او تمایل دارد. این نفس انسان است. ولی این نفس را باید محدود کرد، مقید کرد. لذا ایمان این قید را می آورد.

«المومن مرجم» هم از همین جا می آید؛ یعنی مؤمن نفسش را آزاد نمی گذارد، نمی تواند خودش را رها کند. در همین جا می گوید: «مجهوله علی سوء العدد»؛ یعنی نفس طبیعتش به سوی بد رفتاری است. بعد ایشان وارد بحث دیگری می شود و می گوید: «یعف فی مقام کلام در اخلاق الاول فی کیفیه المعالجه و عن طریق تحصیل الاخلاق ما هو الثانی فی احکام الاخلاق» بعد احکام اخلاق را که مستقلات عقلی است را بیان می کند. سپس در مورد معالجه‌ی اخلاق بد صحبت می کند که از بحث استکبار و غرور و عجب شروع می کند و حقیقت آن‌ها را بیان می کند و توجه می دهد که چگونه باید معالجه کرد.

ایشان در تمامی معالجاتی که ذکر می کند، نکته‌ی مهم را مطرح می کند و آن این است که «تو کیستی». او می گوید: انسان در معالجه‌ی اخلاق اول باید به خودش برگردد، ببیند چی هست تا این برگشت به خود وجود نداشته باشد و نفهمد چه کسی هست، نمی تواند خودش را پاک کند. نمی تواند در روابط با اشیاء تصمیم درست بگیرد.

پس اول باید خودش را بشناسد بعد دیگران را بشناسد. اگر خودش را بشناسد که هیچ چیز ندارد و هر چه دارد از فضل خدا به او رسیده است. در مقابل دیگران استکبار می ورزد؟ عجب و خودبینی برای او رخ می دهد؟ بیشتر این زشتی‌ها و رذایل زمانی برای او به وجود می آید که او متوجه نیست که چیست. بعد گرفتار حب دنیا، ذم دنیا و آنچه در ارتباط با دنیا است، می شود. بعد ریا، غیبت و همه‌ی این مباحثی که در مباحث اخلاقی به آن توجه داده شده است، ریشه‌های آن‌ها را بیان می کند و معالجه‌ی آن‌ها را هم دقیقاً می گوید که باید به این نحو معالجه کنید و این انسان بر این اساس که ایشان در اخلاق فوق پیش گرفته است، این گونه نیست که نتواند آن خلق‌های بد خودش را ولو اینکه به ارث برای رسیده است، کنار بگذارد و از نظر ایشان و در روایات آیات این گونه است ولو اینکه سخت باشد اما انسان آزاد است، انسان قدرت حاکم دارد، انسان علم حاکم به همه‌ی اینها را دارد و عقل انسان برای او همواره راه را نشان می دهد، می تواند از آن استفاد کند.

این مباحث اخلاقی است که پیوند اساسی آن‌ها از نگاه مرحوم میرزای اصفهانی و مکتب تفکیک بر عقلانیت و

ایمان و معرفت به خدا و معرفت حق صورت می‌گیرد. تا اینها مبانی و اساس و پایه‌های این اخلاق و این رفتار انسانی برایش روشن نشود، هیچ‌گاه نمی‌تواند بگوید مثلاً فلان شخص این خلق و خو دارد یا ندارد.

کلیدواژگان: مکتب تفکیک، اخلاق، عقلانیت، ایمان، معرفت.

پاسخ به سوالات:

۱) اگر بخواهیم کاربردی به نگاه مکتب تفکیک به حوزه اخلاق نگاه کنیم، کسی که می‌خواهد خودش را به مکارم اخلاقی نزدیک کند دقیقاً باید چه کار کند؟

پاسخ: معرفت ما محدود است و شناخت‌هایمان اندک اما به اندازه همان معرفت، عقل هم وجود دارد. اولین ارتباط ما با انسان‌هاست و در کنار آن با موجودات دیگر ارتباط داریم. به همان اندازه‌ای که شناخت داریم، عقل ما وظیفه‌ای را برای ما معین می‌کند. عقل می‌گوید با فلان چیز چگونه برخورد کن در همان حدش. جایی برای ما وظیفه به وجود می‌آید که شناختی داشته باشیم. مثلاً در مقابل محبت پدر پاسخ ما وظیفه داریم محبت کنیم و نه غضب. منشأ خلق‌ها به رفتار ما برمی‌گردد. رفتارهای آگاهانه. اینجاست که صغیر می‌تواند منجر به کبیر شود. ۲) نسبت میان عقلی که مکتب تفکیک مطرح می‌کند با عقل نظری و عقل عملی چیست؟ و آیا مراد آنها همان عقل عملی نیست؟

پاسخ: عقل از نظر فیلسوفان همان چیزی است که در ذات اوست و انسان را با آن تعریف می‌کنند. با وجود اینکه خود فیلسوفان این را پذیرفته‌اند که این تعریفشان اعتبار آنهاست. از نگاه مکتب تفکیک، تقسیم عقل و علم به عملی و نظری درست نیست. آنچه تقسیم می‌شود معلوماتند و نه علم. علم قابل تعریف نیست و یک حقیقت نوری است. در نگاه مرحوم میرزا عقل نوری است که واقعیت و حقیقت را کشف می‌کند، نه اعتبار. بایدها و نبایدها حقیقی‌اند، نه اعتبار اجتماعی ما

آقای وحید خراسانی هم در درس خارج خود گفته‌اند که این بایدها و نبایدهای اخلاقی از مشهورات عامه نیست و از حقایق عالم است. اگر انسانی در جایی زندگی کند که هیچ انسانی وجود ندارد، همین که علم پیدا کند که تو

مملوکی و خودت صاحب ملک نیستی، کافی است که بداند حق تصرف در این ملک را ندارد و باید برای کارهایش از مالک مجوز بگیرد.